

نسخه خطی کلیات طوفان مازندرانی

اکبر حیدری کشمیری*

درباره نام طوفان اطلاع زیادی در دست نیست. در کلیات خود در تعریف شاه اسماعیل (م: ۹۳۰ م) قصایدی سروده‌اند. درباره طوفان، غلام همدانی مصحفی هندی در تذکره فارسی خود «عقد ثریا» در صفحه ۴۰، طبع اول ۱۹۳۴ م می‌نویسد:

”طوفان - که اسمش به‌سمع نرسیده، مولد و متوطنش مازندران است. فصاحت و بلاغت شاعری را زیاده بر علوم دیگر داشت. در حین جوانی از موطن برآمده قدم در دارالسلطنت صفاهان گذاشت و با مرزا جعفر راهب و آقا محمد عاشق و میر مشتاق غزل‌ها طرح نمود و پیوسته مورد تحسین اینها بود. طنطنه شیرین کلامش در بلاد ایران گوش زد صغیر و کبیر گردیده و در وقت کریم خان زند به‌رفاقت شهزاده والاتبار ابوالفتح خان حشمت مدتی در شیراز بود آخرها دل از دنیا و ما فیها کشیده روانه نجف اشرف گردید. به‌قولی در آن بلده طیبه و به‌قولی در مازندران ودیعت حیات سپردند و مذهبش اثنا عشری بود.“

مصحفی در ذکر طوفان بیتی ننوشته است.

بعد از مصحفی، شیخ علی خان سندیلوی در نسخه خطی «مخزن الغرایب» (سال تألیف: ۱۲۱۸ ه) در صفحه ۴۸۷ (مملوکه راجه صاحب محمودآباد) می‌نویسد:

”میرزا طوفان مازندرانی، به‌شیرین زبانی و نیکوبیانی مشهور گشته. اکثر با شعرای صفاهان مشاعره دارد همدگر را هجوهای رکیک کرده‌اند. چنان‌که بالا در ذکر مرزا صبح گذشت. آخر عمر از شعر شاعری توبه نموده. در نجف

* استاد بازنشسته دانشگاه کشمیر، سری‌نگر، کشمیر.

اشرف معتکف گردیده، متوکی آستانهٔ امام‌المتّین علی ابن ابی طالب علیه‌السلام را مدح کرد و مکان در آن بقعهٔ شریفه جهت فرود از او التماس نمود چه جایی که او خواسته بود، متوکی به او عطا نمود و همان‌جا مدفون گشت.“
در تذکرهٔ مخزن‌الغرایب چند بیت به‌طور نمونه نقل شده‌اند. ولی کسی کلیات طوفان را ذکر نکرد. به‌جز «عقد ثریا» و «مخزن‌الغرایب» تذکره‌ای ندیدم که در آن ذکر طوفان شده است.

کلیات طوفان قصاید، غزلیات، مثنویات و مراثی هم دارد. در تعریف رسالت مآب ص، جناب علی مرتضی، جناب سیده‌النّساء، امام حسین ع، امام حسن ع، امام زین‌العابدین ع، امام رضا ع، امام مهدی ع و شاه اسماعیل قصیده دارد.

مثنویات زیر هم دارد:

مثنوی شکرپاره در نقل «شیرین و خسرو» و چشیدن پرویز حلاوت شکر را در اصفهان و تلخ کامی او از شکر و عذر موجهٔ خواستن. مثنوی مکتوبی و جنگ‌نامه.

ورق ۱۳۰ عبارت زیر دارد:

”بهترین کلام قصاید ائمهٔ علیهم‌السلام و تعریف بعضی از سلاطین کرام از قطعه و مثنوی و شکرپاره به‌تمام رسید و بعد از این شروع در غزلیات نموده شد و به‌ترتیب حروف مقطعات تهجی را ردیف ساخته تمام کرده شد و از ظهر این ورق آغاز نمود.“

اولین غزل دیوان با اشعار زیر آغاز می‌شود:

به‌اشک سرخ کردم چارهٔ رخسار گاهی را

ولی درمان ندانم چیست دروادی سیاهی را

به‌کام من شد آن رخسار و ساعد از دم گرمی

به‌آهی کرده‌ام تسخیر از مه تا به‌ماهی را

به‌منت‌های هر روز فلک یا رب چه می‌کردم

نمی‌کردم به‌دل گر با گدایی بادشاهی را

کلیات طوفان بر رباعیات زیر تمام می‌شود:

ای زلف و رخت به چشم ما چون شب و روز
پیوسته بهم دلی جدا چون شب و روز
گو الفت و گو وحشت آخر با ما
یا چون مه و مهر باش و یا چون شب و روز
ترقیمه: "به تاریخ سیوم ماه رمضان المبارک ۱۱۹۹ هـ به اتمام رسید".
در زیر مخمسی دارد به عنوان «مرثیه جناب سیدالشهدا از خامس آل عباس^ص نوردیده
محمد مصطفی^ص سرور سینه علی مرتضی^ع ثمر فواد فاطمه زهرا^ص».

شد تازه باز ماتم سلطان کربلا خونبار گشت ابر خروشان کربلا
شد داغ لاله صرف چراغان کربلا آماده شد ز خون جگر خوان کربلا
شد موسم ضیافت مهمان کربلا
زد غوطه‌ها به خون شفق شمس مشرقین گل کرد از شهادت سلطان دین حسین
شد سر به سر بساط فلک بزم شوروشین آید به جوش زلزله ارکان نشأتین
از ناله‌های زار غریبان کربلا
از بارش سرشک کواکب ز آسمان از جوش اشک آه جگر سوز کودکان
از سیل خون زخم بدن‌های کشتگان و ز موج دست و پا زدن قالب طپان
دیگر به شورش آمده طوفان کربلا
چون نوبت قتال به آل نبی^ص رسید گردون دوچار صبح گریبان خود درید
جسم علی اکبر^ع و قاسم^ع به خون طپید اصغر ز خون خود شده سیراب و آرمد
مانند طفل اشک به دامان کربلا
خورشید این معامله افتاد در زوال کاهید قرص ماه نبی تا که شد هلال
چو آسمان کبود بپوشد ازین مأل سرها به نیزه‌ها شد و اموال پایمال
نه سر به جای مانده نه سامان کربلا
بازو بریده آمده عباس غرق خون قاسم^ع ز جانب دگر از اسپ شد نگون
اصحاب جمله بی‌سروسامان میان خون وز زخم‌های خنجر، شمشیر آب گون
صد گونه گل شکفت ز بستان کربلا
قد کمان خمیده ز بس پیچ و تاب دید پشت سنان شکست ز بس بار بر کشید
خنجر ز دست رفت ز بس در بدن دوید جان‌ها بیاد رفت و ز تن غنچه‌ها دمید
فصل خزان شگفت گلستان کربلا

هفت آسمان چو بحر در آمد به انقلاب خنجر به قصد خویش کشیدست آفتاب
 از ضعف تشنه کامی و از زخم بی‌حجاب آن دم که شد پیاده ز اسپ آن فلک جناب
 از پا فتاد سرو خیابانِ کربلا
 شاه و سپاه چون ره مهلت نه دیده‌اند یک یک علم به عرصهٔ هیجا کشیده‌اند
 چون صید در کمند مخالف طپیده‌اند بنگر چه دام فتنه خوارج تنیده‌اند
 در دور شام زلف پریشانِ کربلا
 دردا که روزگار به کام یزید گشت خونین کفن حسین علی از جهان گذشت
 خورشید را ز بام فلک اوفتاد طشت از دور ظلم تیره شد از بسکه روی دشت
 گم کرده خضر راه بیابانِ کربلا
 طوفان چو خیمه رفت بتاراج کوفیان از کودکان برآمده فریاد الامان
 زینب به سینه می‌زد و می‌گفت با فغان کافر ز دست برد سپاه مخالفان
 بر چیده گشت مسند سلطانِ کربلا